

کارگری در کردستان عراق

فشار سرمایه‌داری داخلی و فشار اقتصادی ناشی از تحریم‌ها سفره‌ی مردم را هر روز کوچک‌تر می‌کند، تا حدی که لابی‌ها به لوکس‌ترین کالای سفره‌ی کارگران تبدیل شده است. سلامتی جسمی و روحی کارگران بیش از هر زمانه‌ای در معرض خطر است تا جایی که به جای پیشگیری، گزینه‌ی درمان را انتخاب می‌کنند؛ دیگر هیچ مُسکنی جواب‌گوی درد کارگران نیست و ساده بگویم به جای درمان پوسیدگی دندان مجبور به کشیدن دندان هستند.

هزینه‌های گزاف مسکن، بهداشت، خوارک، پوشاک و ... با چندرغازی که با هزاران منت و بعد از کش و قوس‌های طولانی در جلسات متعدد شورای کار تصویب می‌کنند دیگر جواب‌گو نیست و نخواهد بود. کارگران به ناچار به کشورهای همسایه که ارزش پول ملی آن‌ها تا حدودی بیش‌تر است موقتاً مهاجرت می‌کنند.

من نیز در به دلیل بی‌بضاعتی خانواده به همان مدرک کارشناسی اکتفا کردم و به سربازی رفتم و برای کمک به امرار معاش خانواده مجبور به کارگری در پروژه‌های ساختمانی شدم. در آنجا با دوستانی آشنا شدم و از زبان آن‌ها شنیدم که در عراق در مقابل همین کار حقوق بیش‌تری دریافت خواهیم کرد. سریعاً برای تهیه‌ی پاسپورت اقدام کردم و در خیال خود به راحتی می‌توانم در عراق کار پیدا کنم. یکی از دوستانم کانال کاریابی را معرفی کرد و منتظر اولین آگهی شدم که به عراق بروم. مدام موبایلم را چک می‌کردم تا اولین آگهی درج شود:

به چند نفر گارسون در رستوران نیازمندیم، با ظاهری آراسته خوش قد و قیافه، ترجیحاً کرد زبان، سابقه کار داشته باشد، رزومه، خود را ارسال کنید همراه با ارسال عکس (کت و شلوار پوشیده). مزایا: حقوق روزی ۳۰ هزار دینار همراه با جای خواب و ۳ وعده غذا، تعطیلی ندارد. آدرس: عراق استان سلیمانیه، رستوران... هزینه‌ی کاریابی: ۵۰۰ هزار تومان، اولویت با کسانی است که زودتر هزینه‌ی کاریابی را پرداخت کنند.

وقتی ۳۰ هزار دینار رو به تومان حساب کردم، ۳ برابر حقوق دریافتی در هر کار ایران بود. پس سریعاً هزینه‌ی کاریابی را واریز و فیش واریزی را ارسال کردم. اما متأسفانه مدیر کانال جواب‌گو نبود. چند روز تماس می‌گرفتم و جوابی دریافت نکردم. به پلیس فتای شهر خود مراجعه کردم. مامور مسئول گفتند که ۵۰۰ هزار مبلغی نیست و روزانه ده‌ها نفر مراجعه می‌کنند و برای این مبالغ کم نمی‌توانیم به شما کمک کنیم و خدارو شاکر باش که پول زیادی نیست و

ده‌ها نفری که پول کاربایی را واریز کردند، سرشان بی کلاه ماند. سرخورده و عبث از سخنان پلیس فتا یاد ضرب‌المثلی افتادم که کسی از ترس آب به آتش پناه برده است.

بالاخره از طریق یکی از دوستان دوران دانشگاه با فردی به اسم فؤاد آشنا شدم. فؤاد در سلیمانیه در یک شرکت پیمانکاری که نصب کنتور برق بر روی تیر برق را برعهده داشت کار می‌کرد. فؤاد درباره‌ی کار نصب کنتور می‌گفت:

«استادکار به بالای چراغ برق می‌رود و با نصب هر کنتور ۹ دلار دریافت خواهد کرد، کارگر ساده پای چراغ برق ابزار استادکار را فراهم خواهد کرد و روزی ۲۰ هزار دینار دریافت خواهد کرد. این کنتورها از طریق Wi-Fi توسط اداره‌ی برق میزان مصرف یا قطع برق هر خانوار را مدیریت خواهد کرد و هدف از نصب در بالای تیربرق عدم دسترسی شهروندان به آن است.»

فؤاد با کارفرما صحبت و او با اصرار فؤاد قبول کرد که بالاخره به سلیمانیه بروم. از شهر خودمان راه افتادم و در شهر مرزی ... برای خرج سفر پول‌هایم را تبدیل به دینار عراقی کردم.

به داخل پایانه مرزی رفتم و از طریق باجه، عوارض خروج از کشور را پرداختم. در انتظار خروج با کارگران دیگر در میان توریست‌های عراقی که از گشت و گذار از شهرهای شمالی و جنوبی ایران برگشته‌اند به صف شدم. چند نفری هم با صورت ورم کرده و بینی چسب زده در صف هستند که مشخصاً برای عمل زیبایی به ایران آمدند. بالاخره مهر خروج به پاسپورت زده شد و از مرز ایران خارج شدم و وارد پایانه مرزی عراق شدم. در بدو ورود وسایلم را تفتیش کردند. مأمور مرزبانی که کرد زبان است به کتابی داخل کوله پشتی خیره شد و خواست عنوان کتاب را بخواند اما نوشتار فارسی بلد نبود و پرسید:

— این کتاب چیست؟

— نینا

— یعنی چه؟

— عشق

— عاشق شدی؟ عشق و عاشقی همش الکیه.

— این عشق فرق میکنه.

— چه فرقی؟ همش یکیه.

— عشق به رهایی

—رهایی از چی؟

—یوغ استثمار

—برو بچه جان. پاک عاشقی. نمی فهمم چی میگی.

وارد پایانه‌ی مرزی عراق شدم و در کانکسی پاسپورت را در نوبت گذاشتم. اسامی را برای تطبیق چهره فرامی خوانند. بعد از آن به کانکس پایین تر برای پرداخت ۵ هزار دینار عوارض و ۳ هزار دینار بیمه رفتم.

بعد از مسیری پرپیچ و خم به شهر سلیمانیه در کردستان عراق رسیدم و به خانه‌ای که کارفرما برای کارگران اجاره کرده بود رفتم. خانه‌ای کوچک با ۲ اتاق خواب برای ۱۸ کارگر فاقد آب آشامیدنی که دارای یک تانکر ذخیره‌ی آب در پشت بام است که برای شست‌وشو استفاده می‌شود. خلاصه‌ی کلام: آب آشامیدنی را باید خرید.

فؤاد همکار جدید را به بقیه معرفی می‌کند. مات و مبهوت چهره‌های تکیده‌ی کارگران شدم که هر کدام پتویی به دور خود پیچیده‌اند. بله امکانات گرمایشی ندارد و در واقع قرار بر این است کارفرما ۲ عدد بخاری نفتی تهیه کند که هنوز خبری از آن نیست. بابت برق هم که داستان روشن است. روزی ۶ ساعت بیش تر برق ندارند و مردم هر محله موتور برق‌های بزرگی را تدارک دیده‌اند که هزینه‌ی تعمیر و نگهداری آن برعهده‌ی خود مردم است.

البته کشور عراق در دوره حاکمیت صدام حسین مشکل تأمین برق نداشت و با حمله‌ی وحشیانه آمریکا و کشورهای ناتو تمامی زیرساخت‌های عراق نابود شدند. خلاصه، عراق کشوری جنگ‌زده است و در ایام بازسازی و سازندگی در رویای کشوری اروپایی، دست به اجرای سیاست‌های نئولیبرالی و خصوصی‌سازی زده است و یارانه‌های دولتی کاهش چشم‌گیری داشته‌اند. سرازیر شدن هولدینگ‌ها و شرکت‌های بزرگ از سراسر منطقه و اروپا حکایت از این موضوع دارد.

طبقه‌ی کارگر عراق وضعیتی چندان تعریفی‌ای ندارد و حقوق دریافتی کفاف خرج زندگی زیر سلطه‌ی دلار را نمی‌دهد. در چند روز اول از خرید چند عدد آب معدنی به این ماجرا پی بردم. در واقع طبقه‌ی کارگر از حقوق ناچیز و فقدان هرگونه بیمه رنج می‌برند و تنها ۳ شرکت بیمه‌ی دولتی در عراق وجود دارد. به طور کلی می‌توان گفت که صنعت بیمه به معنی واقعی کلمه در عراق وجود ندارد، زیرا تنها خدماتی که در عراق به مشتریان نهایی ارائه می‌شود در حد بیمه‌ی پایه اتومبیل و آتش‌سوزی است. این رنج و مصیبت‌گیران کارگران مهاجر ایرانی نیز هست و ۳۶ هزار کارگری ایرانی که هر روزه به تعدادشان اضافه می‌شود فاقد بیمه و امکانات درمانی هستند. بیش تر کارگران از شهرهای مرزی و استان‌های محروم هستند و در واقع ۸۰ درصد مسافران به عراق را کارگران تشکیل می‌دهند.

کارگرانی که مقطعی و حداقل برای چند ماه به عراق می‌روند، در پاسخ به این مهاجرت به خاطر تکه‌ای نان، سازمان تأمین اجتماعی نیز بیمه‌ی کارگران ساختمانی^۱ که مقطعی به عراق کوچ کرده‌اند را قطع می‌کند.

در چند روز اول متوجه نگاه‌های مهاجرت‌ستیزی مردم بومی شدم که یاد افغان‌های مهاجر در ایران افتادم. بله آسمان سرمایه در جهان برای کارگران یک رنگ دارد: سیاهی! گاهاً توهم ملی‌گرایی بر مسائل طبقاتی فائق می‌آید. این وهم توخالی به شیوه‌ی اهانت‌های نژادی و طبقاتی بروز پیدا می‌کند. گوش من و دیگر کارگران از این اهانت‌ها پر شده بود و هرگونه مقابله به مثل با یک گلوله پاسخ داده می‌شود. همان رویکرد طبقه‌ی متوسط و جامعه‌ی مدنی ایرانی در قبال برادران افغان‌مان.

چند روزی از کار کردنم گذشت و توانستم به بالای چراغ برق بروم و در قبال نصب هر کنتور ۹ دلار دریافت خواهم کرد. سرگیجه و استرس از ارتفاع و نبود حمایت بیمه‌ای و درمانی مانع کار کردن کارگرانی که برای رسیدن به همین کار، پس انداز یک ماه را صرف عوارض، رفت و آمد و مایحتاج اولیه کرده‌اند، نخواهد شد.

چند روز گذشت و به اوضاع عادت کردم و هم رنگ جماعت شدم. فؤاد بهم گفت: «حالا درک می‌کنی که این کارگران چرا رنگ پریده و مفلوک هستند.» برهان از بی‌حس شدن پاهایش گلایه داشت؛ کاک هیوا که از بقیه قدیمی‌تر بود به شوخی می‌گفت: «نگران نباش با ویلچر برمی‌گردیم.»

فردای روز بعد هوا ابری بود. بچه‌ها شروع به کار کردند. کاک هیوا اعتراض کرد که در صورت بارش باران کار کردن خطرناک است. کارفرما که در حال تمیز کردن اسلحه کمریش بود گفت: «شروع و پایان ساعت کاری دست تو نیست برو سر کارت.» همگی با استرس از نردبان‌ها حین بالا رفتن، کمر بند ایمنی را محکم بستند. دو ساعت از شروع کار گذشت که باران شدت گرفت و مسئول ایمنی (HSE) منطقه، کار را تعطیل کرد و سر این موضوع با کارفرما درگیر شدند.

کارفرما: «مرتیکه می‌دونی اینا چقد هزینه دارن. من کلی رشوه دادم تا این پروژه رو گرفتیم.»

مسئول ایمنی: «جان این کارگران برات مهمه یا رشوه‌ای که پرداخت کردی؟»

کارفرما: «با همون رشوه برکنارت می‌کنم.»

مسئول ایمنی: «شک ندارم که حاکمیت پشت کثافت کاری تو ایستاده. ولی من کار رو تعطیل می‌کنم.»

^۱ بنگرید به مقاله‌ی «نگاهی اجمالی بر بیمه‌ی کارگران ساختمانی»، منتشره در سایت مجله‌ی کارخانه.

مسئول ایمنی دستور تعطیلی را صادر کرد. کارگران خوشحال شدند. کارفرما به هیمن گفت که فیوزهای بالای ترانس برق را وصل کند. هیمن به بالای ترانس رفت و با یک تکه چوب سعی می کرد فیوزها را وصل کند. کارفرما با موبایلش در حال فیلم برداری از این صحنه بود:

_بله این کارگر کرد ایرانی اجلس رسیده است.

_کاک هیوا زد زیر موبایلش و با لحنی تندی گفت: «احترام خودت رو نگه دار والا همین جا چالت می کنم.»

_کارفرما: «تنت میخاره، می خوای یه گلوله تو کلهت خالی کنم؟»

همگی کلاه ایمنی را پرت کرده دور کارفرما حلقه زدند و در حمایت از کاک هیوا دست به یقه شدند. کارفرما مثل گچ سفید شد و کارگران چون فولاد گداخته سرخ شدند. موبایلش را گرفتند و فیلم را پاک کردند.

شب به خانه برگشتیم. ذخیره ی غذایی رو به اتمام بود و از چند روز قبل کارفرما را جریان گذاشته بودند. اما با اتفاقاتی که افتاده بود، همگی می دانستند که پاسخ قهری کارفرما چیست و باید به فکر تأمین شام بود. آماده شدیم. بعضی از رفقا نای راه رفتن نداشتن و حمید یکی از همکارها گفت: «باید کلی کالری بسوزونیم تا به ساندویجی برسیم. بعدشم ساندویج چیه، همش میره لای دندونام، به معده که نمیرسه، دوباره کلی راه پیاده باید تا خونه برگردی. گشنه بخواییم بهتره که.»

به مرکز شهر رفتیم. در کنار مسجد جامع سلیمانیه که به مسجد بزرگ معروف بود، محل تجمع شبانه ی کارگرانی از اقصی نقاط جهان بود. فکر می کردم که به خاطر هم زبان و هم تبار بودن فقط کردهای ایرانی برای کارگری به سلیمانیه می آیند. اما آن شب با لشکری از ملیت های گوناگون از هند، بنگلادش گرفته تا فیلیپین و شاخ آفریقا روبه رو شدم. کارگرانی که از طریق باندهای قاچاق انسان وارد کشور عراق شده اند و راه برگشتی ندارند. مشابه کارگرانی که در ساخت ورزشگاه های قطر برای جام جهانی پاسپورت هایشان را به گروگان گرفته بودند که تا اتمام پروژه اجباراً باید کار کنند. از سال ۲۰۱۰ به بعد به گزارش رسمی کشور قطر، ۱۵ هزار کارگر در این کشور جان باخته اند که کودکان و افراد مسن بیشترین افراد این آمار را تشکیل می دهد. مشخصاً این آمار کم تر از واقعیت است.

در کردستان عراق کارگران هندی و بنگلادشی بیش تر در حوزه ی کار خدماتی مشغول هستند. به علت خطر جنگ و درگیری با ته مانده های داعش سفر به مناطق جنوبی عراق سخت تر است و از کارگران این مناطق آمار چندانی در دسترس نیست. اما به دلیل شرایط جنگی این مناطق، قطعاً دستمزد در آنجا به نسبت مناطق کردنشین بیش تر است.

دو حزب اصلی، دموکرات کردستان به سرکردگی خاندان بارزانی و اتحادیه ی میهنی کردستان به سرکردگی خاندان طالبانی اداره ی امور حکومت اقلیم کردستان عراق را برعهده دارند. توزیع ناعادلانه ی ثروت حاصل از فروش نفت،

تعویق پرداخت حقوق کارمندان و صرف ثروت برای نوادگان طالبانی و مافیای بارزانی، عمق شکاف طبقاتی را ده‌ها برابر بیش‌تر کرده است تا جایی که مردم شکرگزار حکومت قبلی (صدام حسین) هستند و دیگر، اِلمان‌های حکومت خودمختار کردی برایشان پشیزی ارزش ندارد. واضح است که رفع ستم ملی منجر به رفع ستم طبقاتی نمی‌شود و کاملاً برعکس، دولت-ملت‌ها در واقع همان جوامع طبقاتی در مدار بورژوازی جهانی هستند. بالکانیزه کردن منطقه و ایجاد دولت-ملت‌های کوچک همان پروژه‌ی آمریکایی-اسرائیلی است که در سوریه و لیبی و یمن در جریان است. در همه‌ی خاورمیانه پر شده از کارگران سوری که در قبال یک وعده غذا گرم کار می‌کنند و در اردوگاه‌ها هر روزه مورد تعرض قرار می‌گیرند که در کردستان عراق هم حضور دارند. وضعیت اسفناک کارگران مهاجر در حالی است که تشکیل تشکلات مستقل کارگری با موانعی از قبیل فشار امنیتی و اخراج و تهدید به مرگ روبه‌رو است و این موضوع اجازه‌ی اتحاد به کارگران نمی‌دهد.

نهایتاً به دلیل همان درگیری، من به همراه کاک هیوا از کار اخراج شدیم و با نفوذ کارفرما و شکایتش توسط مأموران آسایش (ماموران اداره‌ی اطلاعات کردستان عراق) چند روزی بازداشت و روانه مرز شدیم.